

داستان معامله گر و چک ۵۰/۰۰۰ دلاری

روزی یکی از شاگردان استاد کارینا نزد او آمد و گفت استاد عزیز هر کاری که می‌کنم نمی‌توانم در بازارهای مالی موفقیتی بدست آورم. ابتدا خوب پیش میرفت ولی هر چه گذشت بدتر و بدتر شد. اول کل حقوق ماهیانه خود را صرف این بازارها کردم بعد ماشین شخصیم را فروختم بعد نوبت طلاهای همسرم و الان منم و دنیایی از بدهکاری، شرایطی که سخت‌ترین مشکلات زندگی برای من ایجاد کرده بود این مارکت لعنتی ایجاد کرد. با من کاری کرد که غرورم لطمه دار شود و از کس و ناکس پول گرفتم و محتاج دربیوزگان شدم و از همه بدتر همسرم مرا فردی بی‌کفایت و قمارباز می‌بیند.

سپس در حالی که اشک در چشمان معامله‌گر جمع شده بود کارینا را در آغوش کشید چون او تنها کسی بود که او را درک می‌کرد. کارینا دستی به شانه اش زد و گفت دیر نزد من آمدی و ای کاش در همان سالهای اول مرا مطلع می‌کردی تا برای این مشکل تو راه حلی پیدا کنیم.

کل بدهی تو چقدر است و با چه مبلغی مشکل تو حل می‌شود. شاگرد گفت ۵۰ هزار دلار در حال حاضر به بانک و و دیگران مقروض هستم. کارینا دست چکش را بیرون آورد و یک چک ۵۰ هزار دلاری برای او نوشت. پسرم این چک همه مشکلات تو را حل می‌کند ولی برای نقد کردن آن شرطی وجود دارد.

سپس چک را به همراه ۱۰۰۰ دلار پول نقد به شاگردش می‌دهد. و رو به او می‌گوید این چک برای نقد شدن نیاز به امضا دارد و من چک را موقعی برای تو امضا می‌کنم و این پول را به تو قرض می‌دهم که ظرف مدت شش ماه این هزار دلار را به ۱۳۰۰ دلار برسانی آن موقع به همراه استیمنت حسابت (فراچارت: منظور ریز معاملات است) نزد من بیا تا چک را برایت امضا کنم.

شاگرد که حسابی بهت زده شده بود به کارینا گفت من در مدت یک هفته به این سود خواهم رسید و نزد شما خواهم آمد برای امضای چک.

کارینا خنده‌ای مستانه زد و به او گفت نه معامله‌گر جوان تو این سود را باید در مدت شش ماه بدست آوری نه کمتر نه بیشتر و نمودار رشد حساب نباید دارای حرکات شارپ و تیزی باشد، هر گونه تخلف باعث نقد نشدن چک خواهد شد. و بعد پیشانی شاگردش را بوسید و گفت این آخرین فرصت و آخرین پول توست آنرا از دست نده. و رفت.

چند سالی از این ماجرا گذشت و شاگرد استادش کارینا را بطور اتفاقی در یک مجلس مهمانی دید. در حالی که از شدت خوشحالی گریه اش گرفته بود استادش را در اغوش کشید و مدام از او تشکر می کرد. کارینا مثل همیشه با اشارات چشم به پسر جوان می فهماند که دیگر کافیست.

در پایان مهمانی کارینا و مرد جوان در حیات خانه شروع به قدم زدن می کنند استاد عزیزم بعد اینکه چک را از شما گرفتم به اشتیاق نقد کردن آن چک در معاملات خودم نهایت دقت را می کردم و دیگر از تخلف های معاملاتی ام از جمله حجم های سنگین و قرار ندادن حد ضرر و عدم مدیریت سرمایه و احساسی عمل کردن خبری نبود ماههای اول همه چیز سخت و کند پیش میرفت و من که عادت کرده بودم در یک معامله صدها دلار ببازم یا سود کنم اکنون سودها و ضررها هم خیلی محدود شده بود چون قوانین سختی برای مدیریت سرمایه برای خودم وضع کرده بودم. ولی رویای آن چک در خواب و بیداری مرا رها نمی کرد.

بعد از گذشت چهار ماه تازه احساس معامله گر بودن به من دست داد و در ماه ششم با استیانت منتهی که داشتم توانستم مدیریت دو حساب ده و سی هزار دلاری را از دو شرکت بدست بگیرم. اینجا بود که تازه فهمیدم استاد من کارینای عزیز من هدفش از این چک این بوده که به من یاد دهد توقعم را از بازار منطقی کنم و به فکر سودهای رویایی نباشم. از آن پس چندین قرارداد مهم با چند شرکت بزرگ دیگر نیز امضا کردم که مجموعا به چندین میلیون دلار میرسید و دستمزد خوبی داشت و من علاوه بر معامله روی حساب اصلی خودم آنها را نیز مدیریت می کنم.

ممنونم از شما آن هزار دلارتان به کجا که نرسید. من آن چک جادویی را به عنوان یادگاری از شما قاب کردم و در اتاق معامله گری خودم نصب کردم که یادم نرود که چه بودم و چه شدم.

این داستانها ادامه دارد.....